

به بهانه برپایی نقاشی - چیدمان‌های بهاره بابایی در گالری هما

نازنین شاه سیاه

زیر نور ماه رفته‌اید؟ زمانی که از نورهای مصنوعی دور باشید، جایی تاریک تاریک. خیره‌کننده است! تصویری خواهید دید سه بُعدی در عین حال دو بُعدی و همه‌جا را نور یکدست آبی پوشانده است! (بهاره بابایی)

مدتها انتظار دیدن نقاشی‌هایی را می‌کشیدم که اکنون در [گالری هما](#) نمایشگاهی از آنها برپاست. نقاشی‌های بهاره بابایی، نمایشگاه پازل (نقاشی و چیدمان). من را اول از همه روشنایی‌ها خیره کرد، همه آنچه می‌دیدم شفافیت، نور یکدست و درخشندگی توده رنگ‌ها بود که پُر جنبش و بی‌قرار روی تابلو به جوشش افتاده بودند. دور می‌ایستادم، نزدیک می‌شدم حتی نزدیک‌تر آنچنان که برای دیدن بالا و پایین می‌کردم: انبوه خط‌ها و رنگ‌های جسور و فریبا من را به درون خود، به دنیایی که فقط در تابلو هستی دارد، می‌کشیدند. در تابلوها همه‌چیز در حرکت بود. رعب‌آور از جهت ناشناخته بودن و سحرآمیز از جهت یافتن هستنده‌هایی: تماشاگری، دستی، بومی، روزنی و کسوفی که یک‌باره در دو جهت آسمان رخ داده بود.

بهاره بابایی نقاشی است که با نقاشی‌هایش گفت‌وگو می‌کند. او می‌تواند بی‌هیچ دام انتخابی، جریان سیال ذهن خویش را دنبال کند. به بیان دیگر سیال بودن ذهن مستلزم رها شدن از دام انتخاب است. از این رو تابلو محلی برای کشف است. همچون عملی که هر هنرمندی - شاعر، نویسنده و نقاش - را در اعجاب خود فرو می‌برد. او اشتغال به هنر نقاشی را به صورت آکادمیک با تحصیل در هنرستان آغاز کرد و آن را در مقاطع کارشناسی و کارشناسی ارشد ادامه داد. در حال حاضر او تمام وقت خود را صرف نقاشی می‌کند. کنجکاو سرگرمی کودکی‌اش بوده و در جواب سوال‌ها و برخورد با اتفاق‌های ساده زندگی روزمره، بوم نقاشی را برای مدیوم خود یافته است.

جست‌وجوگری با بوم نقاشی

یادداشت زیر ماحصل گفت‌وگویی دوستانه نگارنده و خانم بابایی است. بنابراین ترجیح این شد که هر آنچه گفت‌وشنود بین ما اتفاق افتاد، به‌دور از سوال‌هایی که ممکن بود نتواند به اساس ایده ایشان راه یابد، به‌صورت گزارشی تنظیم شود.

بابایی می‌گوید «این کارها در کنار همدیگر حرف‌های مستقل خود را دارند. شبیه به یک کتاب کمیک استریپ، معناهایی را در ذهنم شکل دادند. تمایلی نداشتم به یک فرم دست پیدا کنم و آن را تکرار کنم. لحظه‌ای و شهودی کار کردم. پازلی که یکی، یکی کنار هم پیدا شد. نخواستم معنایی یا اشاره‌ای مشخص را در آن جای دهم. برای من کاملاً مثل یک کشف و شهود است، فراتر از یک عادت. اصولی را درنظر

داشته‌ام و خوب آن را قوام داده‌ام اما اجازه دادم ماحصل کار آزادانه پیش برود. نسبت به محیطم کنج‌کاو. در مواجهه با زندگی برایم سوال‌هایی را برمی‌انگیزاند. از اینجاست که مجموعه‌ای شکل می‌گیرد. یعنی از حساسیت دیدی شخصی نسبت به فهم جهان و درک دیگری که در کنار تکنیک و فنی که همواره در حال بسط دادن خویش است، مجموعه شکل می‌گیرد.»

به ادبیات علاقه دارد و به‌خصوص ادبیات کلاسیک می‌خواند «[رودکی، شاهنامه، سعدی و نیما](#)» چرا نیما؟

نیما کسی بود که درک شفافی از احساسات داشت، مثل احساس خشم و همین‌طور زندگی‌اش و روزهایی که در طبیعت گذراند تامل برانگیز است. اینها در من حسی از شاعرانگی به وجود می‌آورند. مثلاً احساس می‌کردم «پُلی» هست و زیر آن «چشمه‌ای». احساس می‌کردم باید آنها را نقاشی کنم اما نمی‌دانستم قرار است در آخر چه تصویری به دست دهد یا برخلاف دیگران که نقاشی می‌کشند، من مواجهه‌ام با «بوم نقاشی» را می‌کشم. می‌روم و بوم نقاشی‌ام را به طبیعت می‌برم و بوم برایم بخشی از طبیعت می‌شود و شروع می‌کنم به نقاشی کردن. در نقاشی‌هایم می‌بینم «بوم‌ها» یک ردیف کنار کوه آمده و خود «بوم»، شبیه «در» و «دریچه‌ای» می‌شود. مثلاً تابلویی را می‌کشیدم و جاهایی از آن مدتی «خالی» می‌ماند و نمی‌دانستم قرار است آنجا چه چیزی نقاشی کنم. گشتی می‌زدم، سراغ امپرسیونیست‌ها می‌رفتم و می‌دیدم آنها گفته‌اند «زمانی که نقاشی‌ای از منظره‌ای می‌کشی، سه ساعت بعد از آن، نقاشی دیگری از آن منظره، دیگر همان نقاشی قبلی نیست» انگار که وارد [تابلوهای «مونه»](#) می‌شدم. می‌رفتم و «هشت ساعت از یک منظره» را در جاهای «خالی» مانده می‌کشیدم و به این فکر می‌کردم که هشت ساعت دیگر ممکن است اتفاق‌های دیگری بیفتد و می‌دیدم که هیچ چیز جای نور در لحظات را نمی‌گیرد. وقتی کارها را نصب می‌کردم به «چکش» توی دستم نگاه کردم و دیدم که «چکش» هم سازنده است و هم تخریب‌کننده و آن را روی لبه بالایی تابلو ام قرار دادم. درباره تابلوهایم حسی از برون‌ریزی دارم. باور دارم که هنر التیام‌بخش و درعین‌حال پیش‌رونده است. التیام‌بخشی‌اش برای من است؛ مثل اینجا، نقاشی کردن «آتش‌فشان»، «معدن»، «در باز شده»، «فریاد» و «ریختن رنگ». برایم فرقی ندارد: «کوه» یا «خرس». بعد از آن به‌طور اتفاقی می‌بینم که می‌خواهم ادامه رنگ روی بوم را با «باقی پارچه‌ای» از تابلو بیرون بکشم؛ این پیش‌رونده بودن هنر است. برون‌ریزی می‌کنم و بعد از خودم می‌پرسم آیا با این کار می‌خواهم تاثیری بگذارم؟ آیا تعهدی دارم؟ و اینجا به پیش‌رونده بودن آن فکر می‌کنم.

چقدر از تصویر رویا الهام می‌گیرید؟

خیلی زیاد. یکی از همین تابلوها تصویری از خوابم است. تحت‌تاثیر تصاویر رویا شروع کردم به خواندن راجع به سورئالیست‌ها. می‌توان برخوردی سطحی با سورئالیست‌ها داشت که آنها تنها تصاویری از رویا و وهم به دست داده‌اند. اما دیدم می‌توان نگرش آنها را بیشتر کندوکاو کرد و این مرا به خواندن دیدن تصاویر توصیف شده در شاهنامه سوق داد و بعد از آن علاقه‌مند به خواندن کهن‌الگوهای یونگ شدم. اینجا بود که احساس کردم گم‌شده‌ای دارم و شروع به نوشتن کردم. نمی‌گویم نقاشی‌هایم متأثر از مطالعه‌ام است، کاملاً برعکس آنها مرا به مطالعه وا می‌دارند. برای خودم عجیب است وقتی می‌بینم در یک تابلو «دو ماه [قمر]» کشیده‌ام. در اکثر نقاشی‌هایم «دو ماه» در آسمان است و نمی‌دانم چرا. ما طی روندی واقعیت را درک و دریافت می‌کنیم و بعد از آن می‌توانیم راهی برای نمایش آن پیدا کنیم. بنابراین نمایش درک و دریافت از دنیا – طبیعت، حیوانات و انسان‌ها – از طریق بوم نقاشی است: چیزی دو بعدی، ابزاری که می‌توانم ارتباطم را با آن بیان کنم.

[نمایشگاه بهاره بابایی](#) تا بیست و چهارم بهمن ماه در گالری هما برقرار بود.